

## نقش سایکوپات‌ها در سلطه‌ی استبداد دینی

شکوفه تقی

قسم دادند که آثار حلاج را نه بفروشند و نه بخرند. (مصائب حلاج ۱۳۸۳)

حکم کیفر حلاج که خلیفه المقتدر بالله پس از فتوای فقها امضاء کرده بود، از نص معروف دو آیه‌ی قرآن ملهم شده بود، که تا امروز معتبر است:

«و همانا پاداش آنان که با خدا و رسول‌اش بستیزند و راه تباه‌کاری در زمین بپویند، آن است که به سختی کشته شوند یا به دار آویخته شوند یا به سختی بریده شود دست‌ها و پای‌های ایشان از برابر یک‌دیگر، یا رانده شوند از زمین. برای ایشان است خواری در دنیا و ایشان راست در آخرت عذابی سنگین.» (مانده‌ی سی و سه)

«زود باشد بدانید همانا سخت ببرم دست‌ها و پای‌های شما را از برابر و هر آینه به دارتان بکشم همگی.» (شعراء پنجاه)

اما اعتراف گرفتن شرط به کیفر رساندن است.

\*\*\*

امروز بعد از حدود هزار و دویست سال، هنوز به نام مصلحت، مردم را تازیانه می‌زنند؛ به نام اسلام پاره پاره می‌کنند؛ به نام خدا با میله‌ی آهنی بر فرق‌شان می‌کوبند، به نام مقدسات دینی به آن‌ها تجاوز جنسی می‌کنند؛ و گاهی هم این همه را یک جا انجام می‌دهند، تا از ایشان اعتراف بگیرند که قصد جاسوسی یا برانداختن «حکومت خدا» را داشته‌اند؛ سپس آن‌ها را در گوشه‌ی زندان رها می‌کنند، تا بمیرند. چرا چنین می‌کنند؟ چه کسانی می‌توانند آن طور بی‌رحمانه بزنند، که فرد زیر شکنجه بمیرد؟ آیا از هر کسی چنین رفتار ویران‌سازی بر می‌آید یا فرد باید ساختار روانی خاصی داشته باشد؟ مذهب چه نقشی در باز گذاشتن دست چنین افرادی دارد؟

امروزه جزو اطلاعات همگانی است، که وقت مواجهه با خطر، غدد فوق کلیوی هورمون‌های آدرنالین و نورآدرنالین را ترشح می‌کنند، که سبب بروز احساس خشم و ترس می‌شوند. اما اگر نوار مغزی کسی را که شدیداً دچار ترس شده، با کسی که دچار خشم شده در کنار هم گذاشته شود، نمی‌توان فهمید کدام به فرد ترسیده و کدام به خشمگین تعلق دارد. (کارول

لوئی ماسینیون می‌گوید، حلاج پس از آن که به کیفری ترهیبی محکوم شد، وزیر دستور داد ریش او را بتراشند و شمشیر را از پهنا بر او بزنند، زنده زنده او و خادم‌اش را بر کنار شرقی رود دجله و سپس بر ساحل غربی آن در روز آدینه و شنبه به چوب شکنجه میخ‌کوب کنند. آن دو زندانی از بامداد تا شام‌گاه با جامه‌ی زرد «جبه‌ی عودیه» - که بسیار مضحک بود و مخصوص یهودیان - در معرض تماشا‌ی عموم ماندند. پس از آن، حلاج را به زندان بردند و از پشت گردن تا پایش را با سیزده زنجیر بستند. هشت سال او را در زندان نگه داشتند و نتوانستند از محبوبیت او در نزد مردم بکاهند.

معجزات حلاج مانند مُرده زنده کردن در دهان عام و خاص افتاده بود و بیش از پیش بر ارادت مردم می‌افزود. برای معاندین کینه‌توز او، از صوفی و مفتی گرفته تا فقیه و متکلم - همان‌ها که آرزوی‌شان داشتن مریدان بسیار بود و علی‌رغم تلاش بسیار، کسی باورشان نمی‌کرد - حلاج خطری بزرگ برای حیات دینی‌شان شد.

با ضعف شدید دولت عباسی در زمان خلیفه‌ی سیزدهم و وسعت اختلافات میان مذاهب و فرق، به ناگهان برای تحکیم بخشیدن به حکومت، سران بر آن شدند که حلاج را دوباره محاکمه کنند. وظیفه‌ی بازپرسی حلاج را حامد وزیر - که پیر، شتاب‌زده، درنده‌خو و تازه به دوران رسیده بود - به عهده گرفت. او نخست با کمک کلیه‌ی بزرگان دین، حلاج را به جادوگری و زندقه، سپس با اتهام انالالحق، به مرگ محکوم کرد.

روز اجرای حکم، دژخیمان در معیت رئیس شهربانی وقت، حلاج را به روایتی روی فضای گشاده‌ی پُلی که بر دجله زده شده بود بردند و در برابر چشمان جمعیتی عظیم بر او پانصد تازیانه زدند. پس از آن، دژخیم یک دست‌اش را قطع کرد، بعد دست دیگرش را، سپس پایش را و سپس پای دیگرش را. وقتی از کار مُثله کردن او چنین فارغ شدند، سرش را جدا کردند و پیکرش را در بوریایی نهاده، سوزاندند و خاکسترش را به روی دجله پاشیدند. سرش را در بغداد دو روز در معرض تماشا گذاشتند و پس از آن به خراسان بردند و از بخشی به بخشی گرداندند، تا به مریدان بی‌شمار او نشان دهند. پس از آن، کتاب‌فروشان را

در زندان‌ها، به خصوص کهریزک که امروز از سوی شکنجه‌شدگان و مقامات رسمی حکومت مطرح شده است و نشان می‌دهد که هیچ قصد اخلاقی و دینی در شکنجه‌ها نبوده، مگر آزار سبانه‌ی جنسی. این ثابت شده است که پشت غالب جنایات، یک صبغه‌ی جنسی منحرف نهفته است. اما در مورد سایکوپات‌ها، این انحراف جنسی و بروز آن در سببیتی که فرد اعمال می‌کند به اوج خود می‌رسد. این افراد را از رفتارها و روابط و گفتارهای‌شان می‌توان به آسانی شناسایی کرد، که در تک تک آن‌ها میل منحرف شده‌ی جنسی که صورتی جنایت‌کارانه به خود گرفته،

از بزرگان سیاست و ادب، قهرمانان مذهبی، اجتماعی، کشتار ملت‌ها یا قتل کودکان بی‌گناه و زنان جوان اغلب به دست این افراد که گاه در مقام رئیس یک کشور، گاه مجری قانون و گاه یک جنایت‌کار روزمره ظاهر می‌شوند، صورت می‌گیرد. این افراد به دلیل ترس سرکوفته‌ای که در خود دارند و برای گریز از احساس حقارت و ضعف مفراط، در بسیاری موارد به پرورش تن‌شان می‌پردازند، تا بتوانند با ارباب و آزار دیگران احساس قدرت کنند. این افراد گاهی در جنایت‌های‌شان به قربانیان‌شان تجاوز جنسی می‌کنند و گاهی نمی‌کنند، اما آن چه در عمل کرد همه‌ی آن‌ها مشترک

تاوریس، «روان‌شناسی خشم») این دو عاطفه که تأثیری فراوانی به روی یک‌دیگر داشته و به آسانی به هم بدل می‌شوند، در حیوان معمولاً روندی طبیعی را در مسیر حفظ حیات طی می‌کنند و بنا به گفته‌ی اریک فروم، فاقد پیامد ویران‌ساز برای محیط طبیعی هستند. («پرخاش‌جویی و ویران‌سازی»، ۱۳۶۱) اما در پاره‌ای انسان‌ها که به طور اخص به بیماری روانی سایکوپاتی دچار هستند - بستگی به درجات آن دارد - می‌تواند احساس ترس و خشم منجر به سببیتی شود، که در بسیاری موارد ویران‌سازی‌های بزرگ و جبران‌ناپذیر به دنبال داشته باشد.



آن چه همواره در سایکوپات‌ها، علی‌رغم توبیحاتی که برای اعمال خود می‌کنند، مشاهده می‌شود، تأکید شدید به روی یک میل منحرف جنسی است و برنورد نشونت‌باری که با مساله‌ی جنسی می‌کنند.

سایکوپات‌ها به دلیل نداشتن احساس هم‌دردی و هم‌دلی، می‌توانند بی‌احساس شرم یا عذاب وجدان مردم را شکنجه کنند و لذت ببرند. از این رو - معمولاً - نظام دیکتاتوری تازیانه‌اش را به دست چنین افرادی می‌دهد.

نشان داده می‌شود. این را به وضوح در نگاه این افراد به جهان، به انسان و به پدیده‌ها هم می‌توان دید، که همه از منظر همین تجاوز جنسی است. این افراد قربانیان خود را ارباب می‌کنند و پس از تجاوز می‌کشند. در واقع، مشاهده‌ی ترس قربانیان و زجری که می‌کشند به این افراد یک لذت ددمنشانه‌ی جنسی می‌دهد. این‌ها حتی در روابط عادی و روزمره‌ی زندگی، بزرگ‌ترین مشغولیت‌شان کنترل روابط جنسی دیگران، مداخله در زندگی خصوصی مردم، درست کردن پرونده‌ی جنسی به قصد آزار رساندن و ارباب

است، ارتکاب جنایت با انگیزه‌ی جنسی است. میل جنسی در این افراد، صورتی منحرف شده و بسیار جنایت‌کارانه دارد. این‌ها که گاه می‌توانند جنایات و تمایلات ددمنشانه‌ی خود را از چشم دیگران پنهان کنند و مدت‌ها در خفا به سر ببرند، وقتی دست‌شان کاملاً رو می‌شود، که جنایت‌شان صورت کاملاً غریبان جنسی پیدا می‌کند. به طوری که نه می‌توانند آن را پنهان کنند و نه توجیه. یکی از این نمونه‌ها، ماجرای قتل‌های محفلی کرمان در اوایل دهه‌ی هشتاد است؛ دیگری موضوع تجاوز و آزارهای جنسی

سایکوپات، انسان درنده‌خویی است که به دلیل آسیب‌دیدگی شدید روانی - که گاهی با آن متولد می‌شود - مرگ اندیشی و ویران‌گری شیوه‌ی غالب برخورد او با جهان است؛ تمایل شدیدی به خود خداینداری دارد؛ از این رو در جنگ‌ها و رقابت‌های جنسی، سیاسی و مذهبی خود، یعنی هر عاملی که قدرت مطلقه‌ی او را به خطر بیندازد، می‌تواند کینه‌توزانه و فارغ از هر احساس دل‌سوزی نه تنها حریفان و رقیبان جدی خود را، بلکه بی‌آزارترین منتقدانش را هم، چنان از میان بردارد که در باور نگنجد. محاکمه، شکنجه و قتل بسیاری



است. این افراد وقتی وابسته به حکومتی نیستند، با دوربین و سایر طرق جاسوسی به اتاق خواب مردم راه پیدا می‌کنند؛ بعد از وابستگی به یک دین یا حکومت، به آن رنگ غیرت و دفاع از ناموس مردم می‌زنند، تا با آزادی بیش‌تری عمل کنند، بی آن‌که مجازاتی تهدیدشان کند.

آن‌چه همواره در سایکوپات‌ها، علی‌رغم توجیهاتی که برای اعمال خود می‌کنند، مشاهده می‌شود، تاکید شدید به روی یک میل منحرف جنسی است و برخورد خشونت‌باری که با مسالهی جنسی می‌کنند. در واقع، برای این افراد رابطه‌ی جنسی هرگز معنای تقدس و عشق پیدا نمی‌کند، بلکه همیشه یک وسیله برای آزار، ارباب و شکنجه است.

سایکوپات‌ها به دلیل نداشتن احساس هم‌دردی و هم‌دلی، می‌توانند بی‌احساس شرم یا عذاب وجدان مردم را شکنجه کنند و لذت ببرند. از این رو - معمولاً - نظام دیکتاتوری تازیانه‌اش را به دست چنین افرادی می‌دهد.

استفاده از عبارات مستهجن و رکیک به عنوان وسیله‌ی ارباب و گاه آلت قتاله، مشخصه‌ی دیگر این افراد است. از آن‌جایی که با این افراد نمی‌شود برخورد منطقی کرد و یا رابطه‌ی انسانی ساخت، بسیار اتفاق می‌افتد که مردم، گریز یا خود پنهان کردن را به عنوان شیوه‌های تدافعی در برابر این افراد انتخاب می‌کنند. همین برخورد مردم است، که در سایکوپات‌ها - اغلب - ایجاد حس قدرت‌مندی می‌کند.

سایکوپات‌ها که همیشه از داشتن هویت فردی می‌هراسند، یا خود را پنهان می‌کنند یا می‌کوشند به گروهی وصل کنند، تا با یک هویت جمعی بتوانند دست به اعمال جنایت‌کارانه و ضد اجتماعی بزنند و از عواقب آن بگریزند. این افراد کم‌تر در تحصیل موفق هستند از این رو با کسانی که توانایی مغزی دارند، همیشه مشکل دارند. کم‌تر در شغلی تخصص دارند و بیش‌تر یک زندگی پارازیتی را ادامه می‌دهند و در جاهایی حضور پیدا می‌کنند که کتک زدن، درگیری، ارباب و نفس کش طلبیدن به کار بیاید، تا به جبران احساس حقارت شدیدی که در درون می‌کنند پردازند.

این افراد مادامی که زیر پوشش حکومتی در نیامده‌اند، در زبان فارسی به آن‌ها «لات» گفته می‌شود و رهبرشان را «گنده لات»

می‌گویند. گنده لات‌ها در قصه‌ها و فرهنگ عوام جای پای‌شان هست و در قصه‌ها معمولاً یکی از کارهای بزرگ شاهزاده‌ای که قرار است پادشاه بشود، کشتن این «گنده لات‌ها» است، که به آن‌ها دیو می‌گویند. کار دیوها زدن کاروان‌ها، دزدیدن اموال مردم، دزدیدن دختران، به خصوص زنان شاه، قرق کردن محله‌ها و باج‌گیری است.

این افراد در قصه‌ها، قیافه‌های زشت، کثیف و شپشو دارند و با واژگانی کثیف و دریده حرف می‌زنند و راحت گول می‌خورند و آستانه‌ی تحریک‌پذیری‌شان بسیار پایین است. به اصطلاح، با یک غوره سردی‌شان می‌کند و به راحتی برای یک دستمال، قیصریه را به آتش می‌کشند.

از سه گروهی که در قتل‌های زنجیره‌ای اواخر دهه‌ی هفتاد کشته شدند، یکی همین «گنده لات»‌هایی بودند، که با حکومت یکی نشده بودند. اما بسیار اتفاق می‌افتد که حکومت گنده لات‌ها را جذب می‌کند و نوجه‌های آن‌ها هم به نیروی سرکوب‌گر مردم برای ابقای حکومت تبدیل می‌شوند.

که این نیز، هم در تاریخ و هم در قصه‌ها، دیده می‌شود. اما این لات‌ها که زیر پوشش حکومت جمع می‌شوند، ترجیحاً خود را تابع مقررات نظامی و دیسپلین ارتشی نمی‌کنند. این افراد اصولاً نمی‌توانند خود را تابع هیچ دیسپلینی بکنند. هرگز به هیچ دین و مقررات دینی باطنا گردن نمی‌گذارند، اما برای این که بتوانند خشونت بیش‌تری را اعمال کنند و آسیب کم‌تری دریافت کنند، بسیار اتفاق می‌افتد که جذب یک گروه مذهبی - شهربانی - بستگی به امکاناتی دارد، که مذهب و شهربانی برایشان فراهم کند - می‌شوند. علت اصلی‌اش این است، که تا وقتی که این افراد به تظاهرات دینی وصل نیستند، همواره اخلاق جامعه ایشان را به حاشیه می‌راند و منزوی می‌کند، اگر چه برای منافع یک حکومت بچنگند. اما وقتی بر تن رفتار خود لباس دفاع از دین می‌پوشانند، مراسم آیینی یک مذهب را به صورت ظاهر انجام می‌دهند، و چنین وانمود می‌کنند که قصدشان اشاعه‌ی اخلاقیات یک دین است، وسعت عمل‌شان بیش‌تر می‌شود و خشونت‌ی که اعمال می‌کنند، در چشم کسانی که بر آن معتقدات هستند، از شرعیت بیش‌تری برخوردار است.

این افراد که همه به بیماری جنسی معروف هستند، برای گول زدن مردم، مهم‌ترین هم

خود را ناموس پرستی می‌گذارند. اما چنان برخوردارشان با دفاع از «ناموس مردم» پُر اغراق است، که از همان اغراق بیش از حد می‌توان به ماهیت منحرف میل جنسی در پشت اعمال‌شان پی برد.

بهترین محل رشد قارچ گونه‌ی این افراد، جامعه‌ی بیمار با نظام مردم ستیز مذهبی و نظامی، شرایط جنگی، قحطی و آسیب‌های طبیعی و اجتماعی است. هیچ خطری برای مردم بزرگ‌تر از آن نیست، که این افراد احساس خدایی کنند و قدرت اجرایی داشته باشند.

\*\*\*

شکوفه تقی، فارغ‌التحصیل رشته‌های حقوق قضایی، روان‌شناسی شناخت، مردم‌شناسی و ایران‌شناسی از دانشگاه‌های تهران، گلاسگو و اوپسالا است. وی هم‌چنین مدرک فوق دکترای خود را در رشته‌ی مذهب‌شناسی از دانشگاه ییل دریافت کرده است.

شکوفه تقی فعالیت ادبی خود را در سن شانزده سالگی با نوشتن کتاب کودک و هم‌کاری با «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» و برنامه‌ی کودک رادیو آغاز کرده است. او در سال‌هایی که مشغول تحصیل در تهران و گلاسگو بوده، نزدیک به بیست کتاب برای کودکان و نوجوانان به چاپ رسانیده است.

از کتاب‌های او برای بزرگ‌سالان نیز می‌توان به اثر فلسفی عرفانی «دو بال خرد» و رمان «در جست‌وجوی حقیقت» اشاره کرد.

برخی از آثار و نوشته‌های شکوفه تقی، در سایت وی قابل دسترسی است:

www.shokouftehaghi.com

